

# روانخوانی

نزدیک اصفهان صدای اذان می آمد. ما به مسجد رفتیم و نماز خواندیم.

خواهر کوچکم بازی با عروسک را دوست داشت.

من هر روز بعد از ناهار مشق هایم را می نوشتم. بارش باران باعث شد کمی خیس شویم.

حامد صبح زود از خواب بیدار شد. دست و صورت خود را با آب و صابون شست و با حوله خشک کرد.

در دو طرف حیاط مدرسه دو درخت کاشته شده است. روی یک درخت طوطی زیبا نشسته است.

